

مسیحیت، تقابل‌ها، تناقض‌ها و ریشه‌های تاریخی علم‌گرایی و دین‌گریزی در مغرب‌زمین

مرتضی حاج‌حسینی*

قسمت دوم

تجربه تاریخی تمدن مغرب‌زمین که با دور شدن از میانی دینی و غرق شدن در ماده و مادیات همراه شده است، مولود عوامل مختلفی است. از جمله این عوامل می‌توان به تناقض میان عمل و نظر در روند طولانی تاریخ مسیحیت در سده‌های میانه، ناکامی متفکران مسیحی در جمع بین عقل و ایمان و سرانجام قدسی‌انگاری برخی از نظریات طبیعی، کیهان‌شناختی و فلسفی از سوی کلیسا اشاره نمود. در این جریان وانهادن عقلانیت سنتی از یک طرف و خدشه وارد کردن در الهیات مسیحی از طرف دیگر، اروپا را از دروازه‌های عصر روشنگری (رنسانس) و اصلاح‌طلبی به عصر خرد و ظهور انقلاب علمی با تفسیری نو از عقلانیت رهنمون ساخت. در قسمت اول این مقاله، در ریشه‌یابی تاریخی فلسفه‌های اثبات‌گرایی (پوزیتیویستی) در آغاز به پاره‌ای از این عوامل اشاره شد و سپس در تحلیل ریشه‌های تاریخی علم‌گرایی و دین‌گریزی در مغرب‌زمین، زیر عنوان تقابل «عقل و ایمان در دوره‌های میانه» به «مسأله ازلیت یا مخلوقیت حضرت عیسی^(ع) و اصل فیلیوک» پرداخته شد و اینک ادامه مطلب.

۲- آشنایی با نظام فلسفی ارسطو و تبیین فیلسوفان مسلمان

تا قبل از قرن دوازدهم میلادی، اگوستین -که به شدت تحت نفوذ افلاطون و نوافلاطونیان همچون فلوطین (۲۷۰-۲۰۳ م) قرار داشت- مجرای اصلی ورود اندیشه یونانی به حوزه تفکر مسیحیت لاتینی بود. از این رو نگرش‌های جهان‌شناختی دانشمندان تا آن زمان خصلت افلاطونی یا نوافلاطونی داشت و ایمان‌گرایی متأثر از الهیات اگوستینی رویکرد غالب بخش معظم قرون میانه بود و نوشته‌های وی تا قرن دوازدهم راهنمای مطلق علمای الهی عالم مسیحیت بود. اما پس از روبه‌رو شدن اروپا با گنجینه علوم یونانی-اسلامی و شکل‌گیری نهضت اروپایی ترجمه در قرن‌های دوازدهم و سیزدهم، آثار ارسطو که شالوده فلسفه طبیعی یونانیان و مسلمانان را

فارابی، ابن‌سینا و به‌ویژه ابن‌رشد از اندیشه آفرینش که با آنها وارد نظام ارسطویی شده بود به گونه‌ای بود که بسنابر برداشت متفکران مسیحی مستلزم انکار اراده آزاد و اختیار انسان، حتی منکر اراده خداوند بود و با جاودانگی نفس فردی آدمی نیز در تعارض بود. از این‌رو نظام فلسفی ارسطو به دلیل برخی اختلافات با تعلیمات مسیحی مورد مناقشه متفکران مسیحی قرار گرفت. در نتیجه این مناقشات و در جست‌وجوی راهی برای ایجاد سازگاری میان فلسفه ارسطو و علم کلام مسیحی چهار جریان کلامی ایجاد شد:

جریان نخست متعلق به دسته‌ای بود که ضمن اعتقاد به ایمان محض و بی‌نیازی آن از عقل، جواز توسل به عقل را با نگرش ابزاری به عقل برای تقویت کلام مؤمن در محاجه

تشکیل می‌داد و به همت مسلمانان بسط و توسعه قابل توجهی یافته بود، برای جهان مسیحی باختری اهمیت بسزایی یافت.

نظام فلسفی ارسطو که به همت اندیشمندان و شارحان مسلمان همچون کندی، فارابی، ابن‌سینا و به‌ویژه ابن‌رشد شرح شده بود از یک‌طرف مورد مناقشه متفکران مسیحی قرار گرفت و موضوع برخورد میان عقل‌گرایی یونانی و ایمان‌گرایی مبتنی بر وحی مسیحی گردید و از طسرف دیگر موضع‌گیری‌هایی را از طرف کلیسا به دنبال داشت.

ارسطو معتقد بود جهان ازلی است و این اعتقاد آشکارا با این نظریه از دین مسیح که جهان را مخلوق خداوند می‌دانست در تعارض بود. علاوه بر این، تبیین فیلسوفان مسلمان همچون کندی،

عصر روشنگری در قرن ۱۵ میلادی با مردم ایتالیا که فرهنگ پر افتخار عصر کلاسیک را متعلق به خودشان می‌دانستند و زیبایی‌ها را در همه اشکال آن می‌پرستیدند از شهر فلورانس آغاز گردید و پس از رسیدن به کمال نسبی به دیگر مناطق اروپایی انتقال یافت. با رواج روشنگری سمت و سوی مطالعات از موضوعات مربوط به دین و الهیات به انسان، زیبایی‌ها، نمایانات و عواطف او متمایل گردید و همه چیز محدود به موازین و مقادیر بشوی محض گردید.

دوژندن (متوفی ۱۳۲۸ م) متعلق به جریان سوم و ویلیام اکامی (حدود ۱۳۴۹-۱۲۸۰ م) متعلق به جریان چهارم بود. اکام با تأکید بر این مطلب که در کلام، شناخت از طریق وحی به دست می‌آید، ولی در فلسفه تجربه حسی اساس شناخت است، کلام را از فلسفه متمایز نمود. پس از او اکامیان (مانند نیکولای اوترکوری) در صدد بر آمدند تا با تکیه بر احتمالی‌گری یعنی با تکیه بر اینکه فلسفه طبیعی می‌تواند نظامی احتمالی از توضیح و نه نظامی ضروری فراهم آورد و هر جا این نظام احتمالی با قضایای مسلم وحی در تناقض باشد نادرست تلقی شود، به محتمل‌ترین نظام در طبیعات دست یابد. وی برای این کار به نظام ارسطویی سخت حمله کرد و به این نتیجه رسید که محتمل‌ترین نظام آن است که بر ذری‌گری مبتنی باشد.^۱

بدین ترتیب اگوستینیان، توماسیان، ابن‌رشدیان و اکامیان هر یک موضوعی متفاوت با یکدیگر اتخاذ کردند و از آن پس تلاشهای دیگری برای ساختن نظامهایی که از طریق عقلی و استدلالی محتویات ایمان و عقل را با هم تلفیق کند

۱- آسی کرومبی. از اوگوستن تا گالیله، ج اول، ترجمه احمد آرام، سمت، ۱۳۷۳، ص ۶۷-۶۲.

اکتشاف خداوند می‌دانست. سنت‌آنسلم (۱۱۰۹-۱۰۳۳م) متعلق به دسته نخست بود و البرت کبیر (۱۲۸۰-۱۱۹۳م) و توماس اکوئیناس (۱۲۷۴-۱۲۲۵م) به دسته دوم. این دو نفر اصول اساسی علم طبیعی (فیزیک) و فلسفه طبیعی (متافیزیک) ارسطو را پذیرفتند، ولی جبری‌گری مطلق او را طرد کردند. مسأله عمده‌ای که اینان با آن روبه‌رو بودند ارتباط عقل و ایمان بود. علاوه بر این ارسطو را حجت مطلق نمی‌شمردند، بلکه او را فقط راهنمایی برای عقل می‌دانستند و آنجا که عقاید او خواه به صورت صریح و خواه براساس شرح‌های مسلمانان با واقعیت‌های وحی متعارض به نظر می‌رسید، سخن ارسطو را نادرست تلقی می‌کردند. همچنین هر دو متوجه این نکته شدند که علم کلام و علم طبیعی غالباً از یک چسب، ولی از دیدگاههای مختلف سخن می‌گوید، به طوری که یک چیز می‌تواند در آن واحد هم کار مشیت الهی باشد و هم نتیجه علت‌های طبیعی. از این رو تمایزی میان علم کلام و فلسفه قایل شدند و برای هر یک روشی مخصوص و قلمرو عمل خاصی در نظر گرفتند و معتقد شدند میان حقیقت ملهم از وحی و حقیقتی که الهام‌بخش آن عقل است نمی‌تواند تناقضی وجود داشته باشد. ژان

و جدال با خصم و از سر اضطرار توجیه می‌نمود. جریان دوم به مؤمنان عقل‌باوری تعلق داشت که از سر شیفتگی، برای عقل نقش و اعتبار بیشتری قایل بودند و در عین باور به عرصه‌های ممنوعه و غیر قابل شناخت فراوان که همچنان به حوزه انحصاری ایمان تعلق داشت و عقل از تأمل و گفت‌وگو درباره آنها منع می‌شد، عرصه‌های دیگری را به روی عقل گشود و در آن عرصه‌ها به عقل اجازه داد تا به کمک ایمان بیاید، مدعیات دین را در آن عرصه‌ها مورد کاوش قرار دهد و حکمت و فلسفه نهفته در پس آنها را مکشوف سازد، جریان سوم به ابن‌رشدگرایان لاتینی تعلق داشت که سخت دلبسته حقانیت عقلی فلسفه ارسطو بودند و بدون آنکه به مسیحیت اعتقاد داشته باشند با الگو قرار دادن اندیشه‌های ابن‌رشد و براساس دشواریهای سازش میان عقل و ایمان به این نتیجه رسیده بودند که علم کلام مسیحی، غیرعقلانی و یا حتی نادرست و باطل است. جریان چهارم متعلق به مدافعان افراطی ایمان بود که همچنان به سنت اگوستینی و ایمان محض پیشین معتقد بود، حلول ایمان را در قلب مؤمن بی‌نیاز از عقل می‌دانست و با انکار کلی عقلانیت جهان، نظم جهان را نتیجه وابستگی واقعیت به اراده غیرقابل

صورت نگرفت. علاوه بر این دوره‌ای آغاز شد که در آن توجه فزاینده به الفاظ کتاب مقدس جایگزین تعلیمات کلیسای الهی شد و آن دوره‌ای از عرفان نظری است که در اکهارت (۱۳۲۷-۱۲۶۰م)، هنری زوزو (۱۳۶۵-۱۲۹۵م) و همچنین در اختباری‌گری و شکاکی‌گری نیکولای کوزایی (۱۴۶۴-۱۴۰۱م) و مونتین (۱۵۹۹-۱۵۳۳م) مشاهده می‌شود. نیکولای کوزایی معتقد بود می‌توان به حقیقت نزدیک و نزدیکتر شد، ولی هرگز امکان دستیابی نهایی به آن وجود ندارد. و مونتینی از نیکولای شکاک‌تر بود. در واقع از قرن چهاردهم، جریان اختباری‌گری شکاکانه به شدت در فلسفه اروپایی رسوخ یافت و اذهان را متوجه اوضاع شناخت انسانی کرد و سبب پیدایش مهمترین روشنگری‌ها در روش‌شناسی علمی شد.

از طرف کلیسا نیز برخوردهای گوناگونی با فلسفه ارسطو صورت گرفت. در پاریس، در سال ۱۲۱۰ شورای ابالتی کلیسا، تدریس نظریات ارسطو در فلسفه طبیعی و شرح آنها را ممنوع اعلام کرد. در سال ۱۲۱۵ فرمان مشابهی بر ضد خواندن رسمی آثار مابعدالطبیعی و طبیعی او صادر شد، ولی مطالعات خصوصی آن بلامانع اعلام گردید. در سال ۱۲۳۱ پاپ گریگوار نهم هیأتی را برای تجدید نظر در کتابهای طبیعی تعیین کرد و پس از آن معلمان برجسته‌ای همچون آلبرت کبیر و شاگردش توماس اکوئیناس به شرح و توضیح آثار ارسطو پرداختند. در سال ۱۲۵۵ مهمترین آثار متافیزیکی و طبیعی ارسطو در دانشکده علوم انسانی پاریس از جمله دروسی بودند که از آنها امتحان گرفته می‌شد. بالاخره اسقف‌های پاریس تفسیر

جبری‌گرانه ارسطو همراه با شرح‌های ابن‌رشد را در سال ۱۲۷۷ محکوم کردند و پس از آن راه انتقاد بر تعلیمات ارسطو و به‌ویژه این نگرش ابن‌رشد که «ارسطو آخرین سخن را درباره متافیزیک و علم طبیعی گفته است» گشوده شد. این امر علاوه بر آنکه به شالوده نظام ارسطویی آسیب رساند زمینه مناسبی را برای پا به میدان‌گذاران علم جدید فراهم آورد، چراکه فلاسفه طبیعی که به میانجیگری ارسطو یک فلسفه طبیعی عقلانی در اختیار داشتند پس از مقاومت متکلمان مسیحی و

محکومیت ارسطو، این مجال را یافتند تا بدون توجه به حجیت نظر ارسطو، فرضیه‌هایی بسازند که به وسیله آنها به توسعه عادت اختباری و تجربی ذهن، به نحوی که در داخل یک چهارچوب عقلانی کارایی داشته باشد، پردازند و بر وسعت اکتشافات علمی بیفزایند.

در آکسفورد، نخستین بار نظام فلسفی ارسطو بدون وجود هیچ‌گونه مقاومتی از طرف مقامات رسمی، وارد دانشگاه شد. تدریس رساله‌های جدید منطقی و فیزیکی او از همان دهه اول قرن سیزدهم آغاز گردید.



راهبان فرانسیسکن، هر چند اغلب نسبت به نفوذ ارسطو به صورت کلی نظر خوبی نداشتند، ضمن وفاداری نسبت به جنبه‌های اساسی فلسفه اگوستین همچون نظریه شناخت و نظریه کلیات، بعضی از مهمترین ملحقات ارسطویی را برای توضیح بعضی از نمودهای طبیعی همچون حرکت اجرام آسمانی پذیرفتند. رابرت گروستست (حدود ۱۲۵۳-۱۱۶۸م) با استفاده از نفوذ خود، توجه و علاقه آکسفورد را نسبت به علم جدید یعنی ریاضیات و منطق و نیز نسبت به زبانها و تحقیق در کتاب مقدس برانگیخت. دسته دیگری که راجر بیکن مثال برجسته آنها بود به دانش ریاضی، فیزیک، نجوم و پزشکی ارسطو و دانشمندان مسلمان کمال توجه را مبذول داشتند، ولی کمتر به نگرش‌های مابعدالطبیعی وی پرداختند.

در دانشگاه‌های ایتالیا در سالرنو، پادوا و بولونیا به موضوعات کلامی کمتر از فرانسه و انگلستان توجه گردید. در این دانشگاهها آثار ارسطو و دانشمندان مسلمان در موضوع پزشکی مورد مطالعه و تحقیق قرار گرفت.^۱

راهبان فرانسیسکن، هر چند اغلب نسبت به نفوذ ارسطو به صورت کلی نظر خوبی نداشتند، ضمن وفاداری نسبت به جنبه‌های اساسی فلسفه اگوستین همچون نظریه شناخت و نظریه کلیات، بعضی از مهمترین ملحقات ارسطویی را برای توضیح بعضی از نمودهای طبیعی همچون حرکت اجرام آسمانی پذیرفتند.

آشنایی با علوم طبیعی، ریاضی و تبیین عقلانی جهان بر اساس علت‌های طبیعی

بررسی تاریخی سرگذشت علم در قرون میانه نشان می‌دهد که نه تنها در آن دوره تلاشی جز برای حفظ دانش یونانیان یعنی آنچه در دوره‌های قدیم فراهم آمده بود صورت نگرفت و چندان نظریات و تفسیرهای اساسی و بنیادی مطرح نشد، بلکه فهمیدن و شناخت هر چیز، شناخت حقیقتی بود که آن چیز نماد و نشانه آن به‌شمار می‌رفت. بنابراین، این انتظار وجود نداشت که مطالعه طبیعت به تولید فرضیه‌ها و تعمیم‌های علمی منجر شود، بلکه در صدد بودند تا نمادهای روشنی از حقایق دینی یا اخلاقی ارائه نمایند. باد تصویری از روح بود، ماه تصویری از کلیسا بود که نور خدا را منعکس می‌نمود و... به همین جهت مشاهدات معمولاً با تحریفات و اضافاتی که در جریان استعاره نمادی بر آن افزوده می‌شد همراه بود.^۲

این نگرش به طبیعت تقریباً تا اواخر قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم ادامه یافت، اما از آن پس آشنایی اروپا با گنجینه علوم و معارف یونانی-اسلامی از یک‌طرف و خرده‌گیری آبلارد بر نگرش افراطی اگوستین یا تأکید بر اهمیت شیء مادی و فردی و تشویق به مشاهده و ملاحظه که مولود بحث بر سر «کلی» بود از طرف دیگر، موجب شد تا دوره گذار از دوره‌ای که انسان به طبیعت از دیدگاه اخلاقی نظر می‌کرد به دوره‌ای که مطالعه طبیعت برای خود طبیعت انجام می‌شد، آغاز شود. در این دوره جدید پرسش از نمادهای اخلاقی یا دینی جای خود را به پرسش از چگونگی تبیین نظام طبیعی از طریق علت‌های عقلی داد. برداشت تازه‌ای نسبت به طبیعت

شکل گرفت و جست‌وجو برای اکتشاف عقلانی آن آغاز گردید.^۳

مسلمانان که در پرتو فرهنگ اسلامی عشق و علاقه ویژه‌ای به علوم ابراز می‌داشتند از اواخر قرن هفتم میلادی تا قرن دهم میلادی به ترجمه متونی که از ملل دیگر به ارث برده بودند از زبانهای سریانی، پهلوی، هندی، لاتینی و مخصوصاً یونانی به زبان عربی پرداختند. پس از فتح اسپانیا در سال ۷۱۱ میلادی به دست مسلمانان، اسپانیا با فرهنگ برتر اسلامی مواجه گردید و از آن پس به تدریج روابط بازرگانی میان جهان اسلام و جهان مسیحیت شکل گرفت و گسترش یافت. در خلال این روابط، به‌ویژه پس از جنگهای صلیبی در قرنهای یازدهم تا سیزدهم، اروپا با گنجینه علوم و معارف یونانی که مسلمانان ترجمه کرده بودند همراه با شرح و تفسیرهای نویسندگان مسلمان در زمینه نجوم (به همراه جداول و زیج‌های دقیق که مولود به کارگیری آلات رصد جدید بود)، مثلثات، پزشکی، فلسفه، منطق، علوم ریاضی در زمینه علم حساب و جبر که مسلمانان از هندوان گرفته بودند و تحقیقات ارزنده‌ای بر آن افزوده بودند، شناخت نور و مناظر و مریا که محصول تحقیقات خود اندیشمندان مسلمان بود و در آن به پیشرفتهای مهمی در مقایسه با یونانیان دست یافته بودند، آشنا گردید. این آشنایی به شکل‌گیری نهضت اروپایی ترجمه در قرن، دوازدهم و سیزدهم میلادی انجامید. سیسیل و اسپانیا به مراکز عمده انتقال دانش مسلمانان به اروپا تبدیل گردید.

۱- همان، ص ۶۷-۶۹.

۲- همان، ص ۲۴-۲۰.

۳- همان، ص ۳۲-۳۳.

جنبش اصلاح طلبی

پس از نضج تمایلات

ملی‌گرایانه در میان مردم
و شکل‌گیری انگیزه‌های
استقلال طلبانه پادشاهان
که قدرت عمل و اختیارشان
از طرف کلیساهای تابع روم
و از سوی پاپ محدود و
مخدوش‌ش گردهیده بود
با شعار «بازگشت به انجیل»
و طرح ایده «همه‌گشیشی»
به نفی حویم‌ها و
واستغله‌های میان پیام مقدس
و مخاطبان پرداخت.

این سوالات در برخی زمینه‌ها
(نیروشناسی و حرکت) به انتقاد و
خرده‌گیری از اندیشه‌های ارسطو و
هموار شدن راه برای پیدایش نظام
تازه‌ای برخاسته از روشهای تجربی و
ریاضی انجامید.

تقابل‌ها، تناقض‌ها و راه‌حل‌ها

بدین ترتیب غرب مسیحی در جریان
رویارویی مسیحیت با دنیا با
تقابل‌هایی میان دین و دنیا و
تناقض‌هایی میان عمل و نظر، در
ماجرای رابطه عقل و ایمان با مواضع
متفاوت و متضاد و در تجربه‌آشنایی
با معارف عقلانی و علوم تجربی
یونانی و اسلامی که به تأملات
جدید درباره روش علمی انجامید با
انتقاد و خرده‌گیری از اندیشه‌های
ارسطو به‌ویژه حمله به مقوله‌های
ارسطویی «نسبت»، «جوهر» و
«مفهوم علیت» و به تدریج
ویران شدن بنیان نظام طبیعی او
(بجز زیست‌شناسی) روبه‌رو گردید.

کوردوا (قرطبه) و تولدو (طلیطله)
مرکز ترجمه زبان عربی به زبان
لاتینی شد و دانش یونانی به همان
اندازه که در بغداد معروف بود در این
دو شهر نیز شناخته شد. نسخه‌های
خطی بسیاری به‌ویژه پس از جنگ
چهارم صلیبی با کشتی به جهان
لاتینی منتقل شد و مترجمان
بسیاری به ترجمه آثار عربی
پرداختند و تلاش نمودند تا دانش
مسلمانان را به غرب لاتینی انتقال
دهند. علاوه بر این ترجمه‌های
بسیاری از زبان یونانی نیز به‌طور
مستقیم انجام شد. این تلاشها به
گونه‌ای بود که تا اواسط قرن سیزدهم
تقریباً همه آثار مهم علم یونانی به
زبان لاتینی ترجمه شده بود.

با شناسایی تدریجی منطق
ارسطو و ریاضیات یونانی-اسلامی،
اندیشه تبیین عقلی به صورت
استدلال صوری شکل گرفت. از
طرف دیگر شناسایی طبیعیات
ارسطو، آثار جالینوس و برخی از
نویسندگان جهان اسلام مانند کندی،
ابن‌هیثم، رازی، ابن‌سینا به شناسایی
روش استقرایی و تجربی علم
انجامید. این آگاهیها موجب گردید تا
تلاشی جدی نه تنها برای فهم
محتوای فنی هر یک از این آثار، بلکه
برای فهم روشهای آنها به عمل آید و
اندیشه‌هایی تازه درباره روش علمی
به‌ویژه درباره استقرا و تجربه و نقش
ریاضیات در توضیح نمودهای
طبیعی شکل بگیرد. این امور
به تدریج تصویری کاملاً متفاوت
درباره نوع سوالاتی که باید در علوم
طبیعی پرسیده شود پدید آورد،
سوالاتی که روشهای ریاضی-تجربی
می‌توانست به آنها پاسخ دهد.

این تجربه‌ها اروپا را با واکنش‌های
درونی و بیرونی در برابر مسیحیت و
ظهور انقلاب علمی روبه‌رو نمود.

عصر روشنگری (رنسانس): رنسانس
واکنشی بود برون‌دینی که با روی
آوردن به آثار کلاسیک یونان و روم
مقابل مسیحیت و برتر شمردن
ارزشهایی غیر مسیحی فرهنگ
هلنیستی از سنت مسیحی به تحلیل
واقعیت‌های عصر خویش از یک
دیدگاه عاطفی رومانیک و نه
عقل‌گرایانه پرداخت و انسان را به
دلیل علایق ذوقی، هنری و عواطف
زیبایی‌شناختی‌اش مورد تجلیل قرار
داد. رنسانس به ارزشهای
زیبایی‌شناسانه در طبیعت، در انسان
و در ادبیات و هنر توجه داشت. و
برخلاف سنت‌های جاری در قرون
وسطی به کنار گذاشتن قیود اخلاقی
کهن، توجه بیشتر به زندگی شادمانه
و بهره‌مندی از لذایذ این جهانی همراه
با روح تساهل و مدارا می‌اندیشید.

عصر روشنگری در قرن ۱۵
میلادی با مردم ایتالیا که فرهنگ
پرافتخار عصر کلاسیک را متعلق به
خودشان می‌دانستند و زیبایی‌ها را در
همه اشکال آن می‌پرستیدند از شهر
فلورانس آغاز گردید و پس از رسیدن
به کمال نسبی به دیگر مناطق
اروپایی انتقال یافت. با رواج
روشنگری سمت و سوی مطالعات
از موضوعات مربوط به دین و
الهیات به انسان، زیبایی‌ها، تمایلات
و عواطف او متمایل گردید و همه
چیز محدود به موازین و مقادیر
بشری محض گردید. این تمایلات که
با نوعی بی‌اعتنایی لادری‌گرانه و
شبه‌ملحدانه نسبت به یکتاپرستی
یهودی-مسیحی و بازگشت به



لوچ کنده کاری از سده شانزدهم میلادی که جان هاوس، مارتین لوتر، جان کالوین و جان ناکس را در میان جمعی از پیشروان پروتستان نشان می دهد

گردیده بود و به طور کلی پس از فراهم آوردن فضای فکری-روانی مساعد در اروپا که از جانب جریانات سیاسی-اقتصادی موافق با ایجاد تحول در ساختار نهاد کلیسا و اختیارات آن حمایت می شد در دهه دوم و سوم قرن شانزدهم از آلمان و به وجهی با مشارکت تمامی کشورهای اروپایی آن عصر آغاز گردید و با شعار «بازگشت به انجیل» و طرح ایده «همه کشیشی» به نفع حریم ها و واسطه های میان پیام مقدس و مخاطبان پرداخت، مرجعیت یکدست کلیسا را به مرجعیت متکثر کتاب مقدس بدل ساخت، با متعدد ساختن مراجع دینی از اطلاق اوامر و نواهی دینی به شدت کاست، با حمایت از کلیساهای محلی و ملی و استقلال عمل دولت ها در حیطه امور سیاسی و دنیوی، وحدت کاتولیکی و غلبه کلیسایی را مخدوش کرد و در یک کلام اقتدار مسیحیت را که به شدت به اقتدار کلیسایی وابسته بود متزلزل ساخت.

۱- مستدلیست ها، پیوترین ها، پنیکاستالیست ها.
 ۲- او مانیسیم مسیحی، لوترانیسم و کالوینیسم.

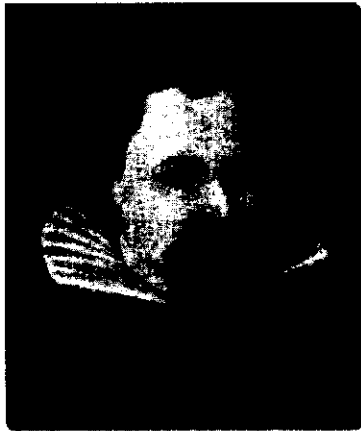
اصلاح طلبی و اکنشی بود درون دینی از سوی مؤمنین در اعتراض به اقتدار انحصاری کلیسا، الهیات کاتولیکی و تعالیم و ساختارهایی که فاصله بسیار زیادی از آموزه های نخستین عیسی مسیح^(ع) پیدا کرده بود. این واکنش، که روح حاکم بر آن مؤمنانه و مقاصد آن احیاگرانه بود، مولود ناتوانی مسیحیت در طول حیات هزار و پانصدساله اش در تنظیم مناسبات خود با دنیا بود.

خلوص دین^۱ یا افزایش توانایی آن که جملگی در سنت پروتستانی جای گرفتند به ظهور رسید.

جنبش اصلاح طلبی پس از نضج تمایلات ملی گرایانه در میان مردم و شکل گیری انگیزه های استقلال طلبانه پادشاهان که قدرت عمل و اختیارشان از طرف کلیساهای تابع رم و از سوی پاپ محدود و مخدوش

خدایان المپ و اسطوره های مقدس دوران بت پرستی در یونان و روم باستان همراه بود در طبقات بالای اجتماع رشد و رواج بیشتری یافت و از سوی اشراف، نجیب زادگان و خواص یعنی هنرمندان، ادبا و فلاسفه و به طور کلی نخبگان و بزرگان جامعه مورد استقبال قرار گرفت و هیچ گاه به یک نهضت فراگیر اجتماعی تبدیل نشد.

اصلاح طلبی: اصلاح طلبی و اکنشی بود درون دینی از سوی مؤمنین در اعتراض به اقتدار انحصاری کلیسا، الهیات کاتولیکی و تعالیم و ساختارهایی که فاصله بسیار زیادی از آموزه های نخستین عیسی مسیح^(ع) پیدا کرده بود. این واکنش، که روح حاکم بر آن مؤمنانه و مقاصد آن احیاگرانه بود، مولود ناتوانی مسیحیت در طول حیات هزار و پانصدساله اش در تنظیم مناسبات خود با دنیا بود که با نیت تقویت و تعمیق ایمان واقعی و برای پالایش دین از زنگارها و افزوده های بشری، جست و جوی راهی برای حل تناقض های میان عمل و نظر به تأمل در جوهر و حقیقت آیین مسیحیت پرداخت و در فرقه ها و مذاهب متکثر و متنوعی با هدف حفظ



گالیلو گالیله، نیکلا کوپرنیک، جان کپلر پیشاهنگان انقلاب علمی

آزادی فکر، عقل‌گرایی و وانهادن دین برای پیشرفت در دنیا را آرمان خود قرار نداد، با وارد کردن خدشه در الهیات مسیحی و ایجاد شکاف در وحدت کاتولیکی ناخواسته و به‌طور غیر مستقیم راه تضعیف دین در جامعه غربی را گشودند، اقتدار مرجعیت سنتی را شکستند و اساس مرجعیت دینی را مورد تردید قرار دادند و به انزوای دین در جامعه، سست شدن پایه‌های ایمان در نزد مردم و تفوق قوانین زمینی بر زندگی انسانی کمک کردند.

انقلاب علمی نیز هر چند مستقیماً متعرض هیچ‌یک از اعتقادات دینی نشد، اما از آنجا که کلیسا براساس برداشتی سطحی از کتاب مقدس، نظریات بعضی از فلاسفه یونان و اسکندریه و به‌طور مشخص طبیعیات ارسطویی و کیهان‌شناسی بطلمیوس را مقدس شمرده بود و هرگونه تعریض و تردید در آنها را کفر و بدعت می‌شمرد، ضربات مهلکی بر پیکر مسیحیت وارد کرد و جزئیات دینی آن را در بوتۀ تردید قرار داد و باعث گردید تا ماوراءالطبیعة‌گرایی به کلی از توصیف و تبیین و تفسیر جهان کنار گذاشته شود.

رنسانس و اکنش بود
برون دینی که با روی آوردن
به آثار کلاسیک یونان و روم
ماقبل مسیحیت و بر تو
شمردن ارزشهایی غیر
مسیحی فرهنگ هلنیستی
از سنت مسیحی به تحلیل
واقعیت‌های عصر خویش از
یک دیدگاه عاطفی رمانتیک
و نه عقل‌گرایانه پرداخت و
انسان را به دلیل علایق
ذوقی، هنری و عواطف
زیبایی‌شناختی‌اش مورد
تجلیل قرار داد.

نمود و هر یک به‌نحوی در کاستن از اعتبار و نفوذ کلیسا مؤثر افتادند. رنسانس با برتر شمردن ارزشهای غیر مسیحی نسبت به ارزشهای مسیحی به‌طور مستقیم و اصلاح‌طلبی، هر چند تعصب و جدیت رهبران آن کمتر از رهبران کلیسای کاتولیک نبود و هیچ‌گاه

انقلاب علمی: انقلاب علمی نیز پس از تأملات روش‌شناختی جدید با کشف چهار فرضیه مهم خورشید مرکزی کوپرنیک، گردش بیضوی سیارات کپلر، حرکت گالیله و جاذبه نیوتن آغاز گردید و با ادعای استقلال و اعلام بی‌نیازی نسبت به تبیین‌های ماورای طبیعی در شناخت پدیده‌های طبیعی به تدریج به شناسایی رموز طبیعت پرداخت. تلقی نادرست مداخله مستقیم ماورای طبیعت در طبیعت را از میان برداشت و دست ماورای طبیعت را در تبیین‌های علمی از دامان طبیعت کوتاه نمود.

تحلیل چگونگی شکل‌گیری تدریجی علم‌گرایی و دین‌گرایی در مغرب‌زمین دو جریان رنسانس و اصلاح‌طلبی با وانهادن عقل و اتخاذ مشرب تجزی‌گرایانه میان دو وادی دین و دنیا موضعی سلبی در برابر مسیحیت قرون وسطایی و کلیسای کاتولیک در پیش گرفتند. در حسرت دور افتادن از دوره درخشان گذشته، رنسانس به گذشته فرهنگی ادبی دوره کلاسیک و اصلاح‌طلبی به مسیحیت نخستین در عصر مسیح^(ع) و حواریون بازگشت



تصویر دکارت

تصویر کانت

بود که هر یک از دو طرف عقل و ایمان را در نگرش تقابلی میان دین و دنیا به نفع دنیا و در نگرش تقابلی میان خدا و انسان به نفع انسان و در نگرش تقابلی میان ماورای طبیعت و طبیعت به نفع طبیعت کنار گذاشت و دنیامداری، انسان‌محوری و طبیعت‌گرایی را تقویت نمود. پس از شکل‌گیری تأملات تازه دربارهٔ روش علمی و ظهور انقلاب علمی، قدسی‌انگاری برخی از نظریات طبیعی ارسطویی و کیهان‌شناختی بطلمیوس و نیز برخی از نظریات فلسفی که سرسختانه از طرف کلیسا مورد تأکید، لجاجت و پافشاری قرار می‌گرفت به تعارض میان علم و دین دامن زد؛ خدا، ماورای طبیعت، دین و هر گونه تبیین ماورایی را بیش از پیش در معرض تردید قرار داد و با تکیه بر توانایی‌های انسان در تسلط بر طبیعت و کسب اقتدار دنیوی، راه را بر تفسیری نو از عقلانیت تجربی گشود و آن را در تعارض و تقابل با عقلانیت قیاسی قرار داد و زمینهٔ پیدایش جهان‌بینی‌های علمی را فراهم نمود. در این روند خردپذیر نبودن معارف مسیحی، و نهادن عقل در دو جریان رنسانس و اصلاح‌طلبی و بی‌اعتمادی نسبت به عقلانیت قیاسی در جریان پیشرفت انقلاب علمی ناکارآمد بودن عقلانیت سنتی را به اثبات رساند و پیشرفت شگفت‌انگیز علوم تفسیر جدید عقلانیت (مبتنی بر تجربه) را تثبیت نمود و دامنهٔ کاربرد آن را گسترش داد و به حوزه‌های فلسفی و علوم انسانی کشاند. بر این اساس نباید در تحلیل تمدن جدید مغرب‌زمین دور شدن آن از مبانی دینی را صرفاً به حساب اقتضائات علم جدید بگذاریم، بلکه باید در یک نگرش سیستمی، تمامی عوامل مؤثر در آن را شناسایی کنیم.

کانت و... که ارتباط ذهن با عین و مسألهٔ دسترسی به واقع را در معرض تردید قرار داد، نقش برجسته‌ای در این راستا ایفا نمودند.

نتیجه‌گیری

دور شدن مغرب‌زمین از مبانی دینی و غرق شدن آنها در ماده و مادیات معلول عوامل مختلفی است. تقابل‌های بی‌سرانجام میان دین و دنیا که با روی آوردن کلیسا به سوی قدرت و افزایش ثروت به نفع دنیا به پیش می‌رفت و غرب مسیحی را با تناقض‌هایی میان عمل و نظر مواجه نمود، همچنین تقابل‌های دیرینه میان عقل و ایمان که از آغاز به دلیل غلبهٔ ایمان هر تلاشی را که برای خردپذیری آیین مسیحیت انجام می‌شد سرکوب می‌کرد و بالاخره اتخاذ مواضع متفاوت در بیان ارتباط عقل و ایمان و ناکامی در جمع بین آن دو، ریشه‌های اصلی شکل‌گیری واکنش‌های غیر عقل‌گرایانهٔ عصر روشنگری و اصلاح‌طلبی بودند. و نهادن عقل از یک طرف و خدشه وارد کردن در الهیات مسیحی از طرف دیگر ویژگی مشترک این دو جریان

مقاومت و پافشاری کلیسا در این مقابله‌جویی از یک طرف و پیشرفت شگفت‌انگیز علم از طرف دیگر موجی از شک‌گرایی حاد علیه کلیسا و الهیات مسیحی در سراسر اروپا به راه انداخت و به موازات رشد علم، روزه‌روزی بر دامنهٔ موضوعات مورد تردید در الهیات مسیحی افزود. این تردیدها با ابطال بیشتر فرضیات و پیشگویی‌های مورد ادعای متولیان دین، احساس‌گراانه بودن تبیین‌های ماورای طبیعی در توجیه حوادث طبیعی را تقویت نمود و زمینه‌های پیدایش علم‌گرایی افراطی، دین‌گریزی و شکل‌گیری جهان‌بینی‌های علمی را فراهم نمود و پس از آن علوم انسانی را نیز برای بیرون راندن دین از سایر عرصه‌ها مدد رساند.

در این میان ناتوانی کلام مسیحی برای ترمیم خلأها و قرار دادن خدا در جایگاه اصلی خویش به گونه‌ای که نه به جای قانونهای طبیعی عمل نماید و نه از صحنهٔ تأثیر در پدیده‌های طبیعی کنار گذاشته شود، با وجود تلاش‌های فراوانی که انجام شد، همچنین مشکلات مربوط به حوزهٔ شناخت در فلسفه‌های دکارت، هیوم،